

ذره بین

ادعای عجیب دو متجاوز در دادگاه

شهروند | نخستین جلسه رسیدگی به پرونده زن جوانی که در شامگاه آخرین روزهای فروردین ماه سال جاری قربانی دو نقشه شوم تجاوز شده بود، صبح دیروز در شعبه هشتم دادگاه کیفری تهران برگزار شد. در این جلسه هر سه متهم این پرونده حاضر شدند که تنها یک نفر از آنها در اظهاراتش در برابر قاضی ماجرای تجاوز و سرگذشت تلخ و سیاه آن زن را تأیید کرده اما دو متهم دیگر با رد اظهارات قبلی شان و صحبت‌های شاکلی مدعی شدند که به این زن تجاوز نکرده‌اند. همچنین این زن از یکی از متهمان به دلیل کمک و خودداری از تجاوز به او اعلام گذشت کرد.

این دادگاه در حالی برگزار شد که نخستین متهم این پرونده یعنی مردی که برای نخستین بار به این زن در مسیر تهران به شهریار تجاوز کرده بود، هفته گذشته از سوی پلیس شناسایی و دستگیر شد. بر اساس آنچه از سوی پلیس اعلام شده این مرد ضمن اعتراف به تجاوز به زن جوان در بیان‌های اطراف تهران، شکایت سه زن و دختر دیگر را هم به همین جرم در پرونده خود دارد.

صبح دیروز دادگاه رسیدگی به این پرونده، با اظهارات زن جوان آغاز شد. او خطاب به قاضی توکل گفت: «آن شب از سر کار به خانه باز می‌گشتم. حوالی میدان آزادی در انتظار تاکسی می‌تادم به خانه‌ام در شهریار بروم. سوار یک پراید سفیدرنگ شدم، بعد از چند دقیقه مرد شکیب‌پوشی که مسافر صندلی جلو بود، پیاده شد اما ناگهان راننده جوان مسیرش را تغییر داده‌اند و در باره تغییر مسیر سوال کرد. اما او جواب من را نمی‌داد، شروع به داد و فریاد کردم، التماس کردم اشک ریختم، حتی به او گفتم همه پول، طلا و هر چه چیز باارزشی را که دارم با خود ببرید و مرا رها کنید، اما هیچ فایده‌ای نداشت، او مرا به مکان خلوتی برد و با تهدید و کتک‌زدن به من تجاوز کرد. بعد هم طلا و وسایل باارزش من را با خودش برد. من هم با آن وضع خراب چند ساعت در بیان‌های تاریک پیاده‌روی کردم. نمی‌دانستم کجا هستم و باید چکار کنم، حتی موبایلی نداشتم که با آن تماس بگیرم؛ صدای پارس سگ و تاریکی‌ای که حتی جلوی چشمم را هم نمی‌توانستم ببینم تا این که به کنار یک جاده آسفالت رسیدیم. چند تا ماشین بی‌اعتمادی کنار من رد شدند تا این که یک پرشیاسفیدرنگ که دو پسر جوان در آن بودند، جلوی من توقف کرد. باهام می‌لرزید، توان ایستادن نداشتم. از آنها خواستم که من را به پاسگاه پلیس ببرند. به آنها پناه آوردم، وقتی روی صندلی عقب پرشیاسفیدرنگ کمی احساس آرامش کردم، به آنها اعتماد کردم و ماجرای تلخی که برآیم اتفاق افتاده بود را برای آنها تعریف کردم. در مسیر تهران بودیم که آنها تغییر مسیر دادند. در واقع پسرهای که صندلی جلو نشسته بود به راننده اصرار کرد که به طرف گاوآردی بروند. من دوباره ترسیدم، التماس کردم که من را کنار جاده رها نکنند، اما هیچ فایده‌ای نداشت، آنها مرا به گاوآردی بردند و همان پسرهای که راننده را مجبور به تغییر مسیر کرده، به من تجاوز کرد.» وقتی صحبت‌های تک‌نکرده‌ها شاکلی به این جا رسید، قاضی از او درباره دیگر سرزنش پرشیا و نقش او در این پرونده سوال کرد که زن این پاسخ داد: «تنها کسی که آن شب با من خوشرفتاری کردم کرد همین پسر جوان بود. او آن شب به من تجاوز نکرد. قبل از رسیدن به گاوآردی هم چند بار سعی کرد که دوستش را از این تصمیم منصرف کند. آن شب او اصرار کرد که مرا تا نزدیکی خانه برساند. من از این پسر جوان هیچ شکایتی ندارم.»

پس از پایان صحبت‌های شاکلی نوبت به متهمان این پرونده رسید. محمد همان کسی که آن شب به زن جوان کمک کرده بود، در اظهاراتی کوتاه ضمن تأیید صحبت‌های شاکلی به قاضی گفت: «من آن شب خیلی سعی کردم که به این زن کمک کنم. او به ما پناه آورده بود، اما سیامک گوشش به این حرف بدهکار نبود. من هر کاری که می‌توانستم برای کمک به او انجام دادم.» سپس نوبت به سیامک رسید تا در جایگاه قرار بگیرد و از خودش دفاع کند. این پسر جوان اما بار دو همه صحبت‌های مطرح‌شده، مدعی شد که آن شب در گاوآردی فقط به این زن کمک کرده است: «من فقط قصد کمک به او را داشتم. اگر آن شب کنار جاده مانده بود، معلوم نبود که چه بلایی سرش می‌آمد. او را به گاوآردی بردیم تا بای به دست و صورتش برزند. بعد از ۲۰ هزار تومان به او پول دادم و تا نزدیکی خانه او را رساندیم.» بعد از صحبت‌های عجیب سیامک نوبت به سومین متهم رسید. او همان راننده پرایدی است که به گفته این زن در بیان‌های اطراف تهران به او تجاوز کرده بود. این مرد هم برخلاف اظهارات قبلی‌اش مدعی شد که به این زن تجاوز نکرده و یک طلب قدیمی باعث شده تا این زن از او شکایت کند. او در توضیح بیشتر به قاضی گفت: «من یک مغازه‌دار هستم. این زن نزدیک به ۶ هزار تومان بابت خرید آبیومه‌ها من بدهکار است. او برای این که پول من را نهد این داستان‌ها را تعریف کرده. من به این زن تجاوز نکرده‌ام.»

در پایان این جلسه هیأت قضائی وارد شور شدند تا پرونده را دو متهم این پرونده را صادر کنند. این در حالی است که پرونده متهم ردیف اول در پلیس آگاهی پایتخت تحت رسیدگی است.



سالار در کنار برادر و پسر فاطمه‌اش

گفت‌وگوی «شهروند» با مادر و پسری که بعد از سال‌های طولانی همدیگر را پیدا کردند

سور وصال پس از ۱۲ سال

اهالی روستای احمدآباد مشکین شهر پس از پیداشدن سالار مراسم شادی برگزار کردند سالار: به خاطر یک حادثه حافظه‌ام دچار مشکل شده بود، حتی زبان مادری‌ام را فراموش کردم مادر پسر ۱۹ساله: وقتی ما با تماس گرفتند و گفتند سالار پیدا شده؛ باور نکردیم، چون دروغ زیاد شنیده بودیم، اما یک حسی از درون به من می‌گفت باید بروم

سیمای فراهانی | تنها ۱۲سال داشت. از مدرسه تعطیل شد، اما مسیر خانه‌اش را اشتباهی رفت. به خاطر یک فکر بیگانه، راهش را تغییر داد تا کمی دیرتر به خانه‌اش برسد. همین فکر، مسیر زندگی‌اش را برای همیشه عوض کرد. سالار راه خانه‌اش را گم کرد و ۱۲سال از خانواده‌اش دور ماند. آرزو داشت برای یک‌بار هم که شده، مادر و پدرش برادرانش و خانه‌اش در شهریار را ببیند. اما به هر دری زد، فایده‌ای نداشت. در بیگانه تنها مانده بود. باید زندگی می‌کرد. شب‌ها در خیابان‌های ماند و روزها به دنبال می‌گشت راه چاره‌ای برای ادامه زندگی‌اش بود. تا این که وقتی به خودش آمد، به کرج رسیده بود و کارگری می‌کرد. سالار پس از آشنایی با یک مرد توانست کار پیدا کند و زندگی‌اش را بگذراند. اما هیچ وقت خانواده‌اش را فراموش نکرد. بدون شناسنامه و روزها شب‌ها کار کرد و در این میان تماس تلاشش را کرد تا شاید ردی از خانواده‌اش پیدا کند. از آن طرف پدر و مادر سالار هم به دنبال سرخشی از پسر کوچکشان بودند، اما دیگر دیدن دوباره سالار برایشان به یک رویا تبدیل شده بود. ۱۲سال گذشت. سالار ۷ساله که حالا دیگر یک پسر ۱۹ساله شده است، در نهایت موفق شد خانواده‌اش را پیدا کند. صبح دیروز اهالی روستای احمدآباد مشکین شهر، برای خانواده سلمانی جشن شادی برگزار کردند. جشن دیدار فرزند پس از گذشت ۱۲سال.

حالا دیگر من هم خانواده دارم

سالار حالا دوباره می‌خندد. دیدن مادرش، پدرش، برادرانش و خانه قدیمی‌شان در دوران بیگانه، همه‌همه ریاضی‌های او را به واقعیت تبدیل کرده‌اند. رویایی که سالار تصور می‌کرد هیچ وقت به آن دست نمی‌یابد. حالا سالار در میان موج شادی هم روستایی‌های دوران بیگانه‌اش، خانواده خود را در آغوش گرفته و با هم اشک شوق می‌ریزند. سالار در حالی که صدایش از خوشحالی، پایان ۱۲سال دوری می‌لرزد، در گفت‌وگو با «شهروند» ماجرای این چند سال دوری را روایت می‌کند: چی شد که گم‌شدم؟ من در واقع راه خانه‌ام را گم کردم. آن روز را کاملاً به خاطر دارم. ۷ساله بودم. از مدرسه به خانه



سالار در کنار برادر و پسر فاطمه‌اش

برمی‌گشتم. کمی از دست پدر و مادرم عصبانی بودم. برای همین با خودم گفتم چند ساعت به خانه برنگردم. همین طور راهم را گم کردم و رفتم. آن قدر رفتم تا دیدم در یک جای دیگر هستم. جایی که اصلاً نمی‌شناختم. خانه‌ام را گم کرده بودم. خیلی گریه کردم. انگار کلی از خانه و محله‌ام دور شده بودم. شب راه چاره‌ای نداشت. ترسیده بودم، اما هر چه سعی کردم نتوانستم خانه‌ام را پیدا کنم. با همین وضع حدود ۱۵روز در خیابان‌ها بودم. وقتی خیلی گرسنه می‌شدم، از مردم کمک می‌خواستم تا بتوانم شکم خودم را سیر کنم. سر در گم‌مده بودم، حتی پیش پلیس هم رفتم. ترسیده بودم. تا این که با یک پسر جوان آشنا شدم. او وقتی وضع مرا دید، به من کار پیدا کرد. مرا به کرج برد. کار یاد داد و من کارگر ساختمانی شدم. روز به روز زندگی‌ام ادامه دادم.

چطور نتوانستی خانه‌تان را پیدا کنی؟ من وقتی تقریباً ۵ یا ۶ساله بودم، به خاطر افتادن از بلندی سرم ضربه خورد. هنوز هم آثار زخم روی سرم است. بعد از آن حافظه‌ام کمی دچار مشکل شد، حتی در درس‌هایم هم ضعیف بودم. چیزی یاد نمی‌ماند. همه چیز را فراموش می‌کردم. دلیل این که دیگر نتوانستم خانه‌ام را پیدا کنم، همین بود. حافظه‌ام یاری نمی‌کرد. حتی در این سال‌ها زبان مادری یعنی ترکی را هم فراموش کردم. بعد از این که کار پیدا کردم، چه شد؟ زندگی‌ام را ادامه دادم. دوری از خانواده‌ام خیلی سخت بود، حتی شناسنامه و مدارکی هم نداشت. فقط کار می‌کردم و خرج خودم را درمی‌آوردم. کار گری، کاشیکاری، سنگکاری. این اواخر هم در شرکت مواد غذایی کارگری می‌کردم.

خانه‌هم داشتی؟ نه، خانه‌ای نداشتیم. شب‌ها در همان محل کارهایم می‌ماندم. وقتی بزرگتر شدم، سعی نکردی خانواده‌ات را پیدا کنی؟ همیشه سعی می‌کردم. از همان روز اولی که گم شدم، تمام تلاش من این بود که خانواده‌ام را پیدا کنم، اما هیچ آدرسی نداشتیم. وقتی با آن پسر آشنا شدم، او

اگر چرخ هست راه هم هست

آموزش، توانبخشی، اشتغال و کارآفرینی معلولین جسمی حرکتی

شماره حساب کمک های مردمی: ۳۵۱۰۲۱۴۴۱۹ بانک تجارت به نام موسسه نیکوکاری رعد الغدير

تلفن ۴-۰۵۳۵۲۰۶۶۳۰

WWW.RAAD-ALGHADIR.ORG

آذرب

آتش سوزی هتل ایرانیان در نجف اشرف

شهروند | در حادثه آتش سوزی هتل زائران استان مرکزی در نجف اشرف ۲ زن به دلیل خفگی ناشی از دود فوت کردند و ۲ نفر دیگر در بیمارستان بستری شدند. حادثه آتش سوزی شامگاه یکشنبه در محل اسکان زائران شهرستان شازند در هتل فندق الناصر نجف اشرف در خیابان مدینه رخ داد. در این حادثه «طاهره علیخانی» و «گوهر احمدی» اهل شهرستان شازند به علت خفگی ناشی از دود آتش سوزی فوت کردند و «اسماعیل خالدی، شوکت رضایی و محمدعلی قاسمی» هم مصدوم و به بیمارستان منتقل شدند و پس از اقدامات بیمارستانی مرخص شدند. آتش سوزی از پرده کنار بخاری در یکی از اتاق‌های طبقه سوم هتل خیابان مدینه نجف اشرف شروع شد. سفر این زائران در قالب کاروان آزاد بوده و زیر پوشش کاروان‌های عتبات عالیات نبودند. محمودی، سرپرست حج و زیارت استان مرکزی در رابطه با این حادثه گفت: متأسفانه این زائران از طریق کاروان‌های خارج از پوشش سازمان حج و زیارت به عراق اعزام شده‌اند. محمودی بیان کرد این کاروان به صورت غیررسمی از طریق یکی از هیأت‌های استان مرکزی به صورت گروهی و در قالب بسته‌های ارزاقیمت اعزام شده بود. وی گفت: به تمامی زائران توصیه‌ای کردیم که رعایت به شرایط خاص کشور عراق از طریق رسمی تحت پوشش کاروان‌های سازمان حج و زیارت به عراق اعزام شوند.

شکجه یک کودک در اصفهان

شهروند | یک کودک آزاری دیگر در اصفهان رخ داد اما هنوز هویت این کودک و جزئیات ماجرا مشخص نیست. کودکی پنجشنبه‌شب هفته گذشته توسط شهروندان خمینی شهری در یکی از پارک‌های این شهر پیدا شده و به بیمارستان اشرفی برده می‌شود. آسیب‌های متعدد در اندام تحتانی و فوقانی، شکستگی پا و همچنین آثار ضرب و جرح در صورت و دست‌های این کودک مشهود است. مدیر روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی استان اصفهان صورت و دست‌های این کودک مشهود است. مدیر روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی استان اصفهان کامل نیست. وی با بیان این که کودک مورد آزار قرار گرفته ۵ یا ۶ساله به نظر می‌آید، تصریح کرد: جمعه یک عمل جراحی برای شکستگی داشته و حال این کودک رو به بهبودی است.